

نوای دوتار، این سازستی که ریشه در قرون و اعصار دارد و تاریخ ساز موسیقی ایران است، همواره مورد توجه خاص بوده است.

دوتار خراسان همان طنبور (تنبور) فارابی است، اما اگر نگاهی به تاریخ شمال خراسان بیفکنیم و ریشه های قومی این منطقه از سرزمین مان را کاوش کنیم، به این حقیقت خواهیم رسید که دوتار شمال خراسان مخصوص افراد این منطقه است و در زمان حضور فارابی در خراسان افراد هنوز به این منطقه نیامده بودند. این نوع از دوتار، سازی است که وجود آن به بیش از دوهزار و اندی سال قبل می رسد به همان سند که آوازهای کرمانج های خراسان با شکل «اله لو» و «هی له لو» که این زمان به «سمه» مشهور است، طبق تحقیقات «هنری جورج فارمر» به زمان حکومت آشوری ها می رسد. کردان شمال خراسان که در تاریخ بین سلسله صفویه تا انتهای سلسله افشاریه به این منطقه و مناطق دیگر نظیر هشترطوالش، جابان دماوند و... کوچ داده شده اند، این آوازه را به همراه سازشان حفظ و سینه به سینه تا به امروز حفظ کرده اند.

این موسیقی به گونه ای زیبا با موسیقی مجار، رومانی، یوگسلاوی، ترکیه، عراق، مصر و لبنان همگونی دارد و اینک در خراسان دستهایی به تحرك درآمده اند تا این موسیقی را که موسیقی مقامی نام گرفته پس از سال ها زنده و شناسا، نمایند.

جوانترین فردی که در سال های اخیر توانسته خود را همپای بسیاری از استادان فن نماید و در پاره ای موارد بهتر از آنان جلوه کند، محمد یگانه سلمان است، که شاگردی در مکتب پدر (استاد محمد حسین یگانه) کرده و هنگامی که پنجه در سیم می آمیزد نغمات زندگی ساز و شوربرانگیز چنان شنونده را به وجد می آورد که «سحر حلال» روایت شده را می توانی به خوبی دریایی. وی تا کلاس ششم ابتدایی بیشتر تحصیل نکرده و شغل اصلی اش (آرایشگری) را به خاطر همین ساز به کنار نهاده در پاسخ این سؤال که چرا اینگونه؟ راحت در حالی که به مخدیه زیر دستش تکیه زده و به قول خودش «قوچونی وار» نشسته می گوید: «اون موقع ما اصلاً درس خوان نبودیم»، آقام گفت: «بیا عصای دست ما باش»، ما هم از خدا خواسته درس را ول کردیم رفتیم پی کار و ساز، همیشه هم این شعار تو ذهن من بوده که: فرزند هنر باش، نه فرزند پدر، دلم می خواد یک کنسرو اتوار محلی ترتیب بدم از همین بچه ها، اینا مشتاق اند. من الان شاگردی دارم که چار تا پنجه اش را استادها هم نمی تونن بززن، تازگی ها کلاس باز کرده یم و تمام کوشش من بر اینه که بتانم یک گروه منسجم تشکیل بدم و موسیقی اینجا را به دنیا بفهمانم و بشناسانم. تا حالا سه مرتبه گروه من بهم خورد، برای اینکه از دوست و رفیق هام ضربه خوردم، رفتیم جشنواره برنامه اجرا کردیم آمدیم گروه از هم پاشید به دلیل اینکه هرکس که یک جایزه

به یاد هنرمند بزرگ حسین یگانه

ساز

از کویته و کنار

• هوشنگ جاوید

غم

گرفت فکر کرد استاد شده ا! سکینه خانم همسرش در این زمان چای می آورد و بی ریا نزدیکمان می نشیند، خانه دنجی در شهرک امام قوچان، که در زیر زمین خانه صدای آره و چکش و دریل خیراز وجود کارگاه ساخت ساز می دهد.

محمد ادامه می دهد: «آقام به شما گفته که این نواری که ما بیرون داده ایم «هرائی» نیست به خودمم گفت بحث مان شد اما این را می خوام بگم که من اسم نوار را «هرائی» گذاشتم، اصلاً اعتقاد مو به اینکه آهنگای ما همش هرائی است، همش ناله وزاری است نبود. من به پدرم

گفتم این قدم را برداشتم، هیچکس مور خراب نمی کند مگر خود شما. از فرزند انتظار داشتن مسأله ای نیست اما پیرها اینجوری برخورد می کنن. من به ایشان میگم دیگه ساز مزن مو هنوز هیچی بلد نیستم ادعائی هم ندارم به مو یاد بده، صداقت باشه ما جانمان را می گذاریم، محمد اگه یاد ندره، نوارش به تک نوازی اول میشه؟

آیا مرحوم حسانه و آقای روشن روان موسیقی ره نمی شناسن که داور بودن؟ جواب موایی په. «
سکینه خانم همچنان چشم به دهان همسرش دوخته که راحت سخن می گوید، بی پروا، ساده و پر حرارت.



میره، شکارگیرش نمی‌یاد، شب میشه، خجالت می‌کشه که دست خالی برگرده، قضای کردگار یک پلنگ از جلوش در میاد، پلنگ ر می‌کشه، پوست اونم به خودش می‌پیچه تا جانورای دیگه به او آسیب نرسانن و میگه صبح روز بعد آهووی شکار می‌کنم بر می‌گردم، پدر و مادر و خانواده داماد هراسان از اینکه چرا داماد نیامد به دنبالش را می‌افتن داماد هم در جنگل توی پوست پلنگ خوابیده. افراد قبیله صبح زود به جایی می‌رسن که پسر خوابیده بود، می‌بینن یک لشی از دور قرمز مزنه و خون هم ریخته و یک

محمد سیگاری آتش می‌زند، پک فاتحانه ای به سینه فرو می‌برد و در مقابل این سؤال که در میان مقام های محلی کدام را بیشتر دوست دارد او مقام «کرایلی» را نام می‌برد: «دوست دارم چون غم داره، داستان این ماجرا را از خدا رحمتی عوض (فیوه ز) محمد بخشی شهر کهنه گی شنیدم. ما جراث اینه که طایفه ای بوده به نام کرایلی (از ایل های دشت فیروزه) که رسم داشتن هنگام عروسی، داماد با شکار گوزن یا آهووی به مهمانان شجاعت خودش را برای یافتن مایحتاج زندگی نشان بده. داماد به جنگل



پلنگی هم زیر درخت خوابیده، تفنگ‌ها بالا میزه، تیر می اندازن به پلنگ، بعد که میرسن بالای سرپلنگ می بینن که پسر خودشان ره به دست خودشان کشتن، اصلاً پایان ماجرا یک جوریه که تأثیر شدیدی روی روح آدم داره».

چای دوم را که می خوریم از سفر آخری که به کشورهای آلمان، سوئد، انگلستان و دانمارک داشته سؤال می کنم و او پاسخ می گوید که: «اونجاها که ساز می زدم مثل همو چند صد سال پیش که کردا را به تبعید و این حرفا وادار کرده بودن، اینها همو حالت میزدن زیر گریه، حالا گریه نکن کی گریه کن، خارجی‌ها هم که همه تعجب کرده بودن که چطور از توی دوتاسیم به همچی صداهایی در می آرم!

یک اجرا در «لیمبورگ» داشتیم به دعوت موسیقی دانان بزرگ آلمان، «رادیوکلن» هم از ما دعوت کرد، اجرای برنامه کردم. رادیو «بی بی سی» هم با ما مصاحبه کرد، از تاریخچه این ساز پرسیدن و از این حرفا، یک چیزی که جالب بود اینکه در آلمان در شهر «کارسویه» یک دکتری با ما آشنا شد گفت: «من نوار پدرت را دارم از فرانسه آمده بود». ما هم خیلی خوشحال شدیم که پیش از ما صدای بابای ما اونجا رفته. رفتن نوار را آوردن خود صدای پدرم بود که یکی دو سال پیش خانوم «قریده رهنما» توخانه ی آقام آمده بود ضبط کرده بود به این اسم که برای یادگاری واسه خودم می خوام. یک دو تار هم از آقام خریده بود به ده هزار تومن، بعد نگو همو نوار و برده بود به فرانسه فروخته بود به کانال فرانسه، به پدرم گفتم، ناراحت شد که چرا این کار ره کرده، چون این خانم نوار را برای خودش به عنوان خصوصی ضبط کرده بود نه برای فروختن و سوء استفاده کردن. این یک جور تقلبه دیگه، آقام به جای اینکه به دنبال حشش بیفته به ما متوجه که چرا همچی؟! حقیقتش این دو تار خودم دوتار آقامه. حرف هم توش نیست چون از مو هم بهتر کار کرده، مو با این که کارگاه دوتار سازی دارم کار آقامه بیشتر قبول دارم.»

از او می پرسیم که چرا آهنگ های کردی را نمی خواند و فقط می نوازد؟ آرام و ساده پاسخ می دهد که کردی را می فهمم ولی نمی توانم صحبت کنم برای همین اجرای آوازی ندارم.

محمد عادت دارد که ساز را چون کودکی در بغل بگیرد، پاتاوه ای ببندد و چهار زانو نشسته و کاسه را به شور درآورد. بی ریا حرف می زند، زندگیش نسبتاً خوب است. او ساز را سازم می داند:

«می دانی؟ ساز ما یک ساز عجیبه، دوتار ره مو هم می بینم. این ساز رقص نیست، ساز شادی نیست، فقط ناله است و هرائی، فریاد ساز غمه.»

سکینه خانم چایی دیگری می آورد. غروب زمستان می رود که شهر را به سوی شب پیش ببرد و محمد به همراه یکی از هم نوازان گروهش برای من و همسرم، شهرزاد مقام «شپلاق» و داستان «اصلی و کرم» را اجرا می کند [«شپلاق» را در موسیقی اصیل پارسی زنگ شتر می نامند].

همان شب در تالار کتابخانه قوچان برنامه ی جنگ فجرش را می بینیم من و همسرم، و تا نیمه های شب صدای او و سازش در گوشم زنگ می زند که:

رنگ زردم را بین برگ خزان را یاد کن

با بزرگان کم نشین افتادگان را یاد کن

محمد یگانه سلیمان، متولد ۱۳۳۰ قوچان، فرزند حسین.

افتخارات او در زمینه هنرش:

۱- تشکیل اولین گروه هم نوازان دوتار در شمال خراسان

۲- اجرای برنامه در چهارمین جشن طوس به همراه پدر مرحومش

۳- تشکیل کلاس دوتار نوازی در کارگاه صدا و سیمای مشهد به سرپرستی مرتضی دلشب

۴- برگزاری کلاس آموزش دوتار در دانشسرای هنر مشهد

۵- اجرای برنامه در تئاتر شهر و تالار وحدت

۶- برنده دیپلم بهترین نوازنده دوتار از جشنواره برائت از مشرکین

۷- برنده جایزه نوار اول برگزیده کشور و برنده دیپلم افتخار تکنوازی دوتار در جشنواره فجر ۱۳۶۸

۸- اجرای برنامه در کشورهای آلمان، دانمارک، انگلیس و کانادا

او اینک در قوچان آموزشگاه هنری از سوی اداره ارشاد اسلامی شهرستان قوچان باز نموده و در حال تدریس ساز دوتار و آموزش ساخت آن به جوانان دیار خویش است.